

دولت اقتدارگرا و گذار به دموکراسی در چین^۱

ابراهیم متقی* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۸

محمد حسن جباری** تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۶

چکیده

این مقاله به دنبال بررسی گذار به دموکراسی در چین بعد از اصلاحات موفق اقتصادی دهه ۱۹۸۰ می‌باشد. بسیاری از تئوریسین‌های مدرنیزاسیون طرفدار پیش شرط اقتصادی در گذار به دموکراسی باور داشتند توسعه اقتصادی پیش شرط دمکراتیزاسیون می‌تواند باشد ولی در چین با وجود موفقیت‌های اقتصادی و اجتماعی گذار به دموکراسی بر مبنای مدل مورد نظر آنها رخ نداده است. اینکه چه عواملی باعث شده است که تئوری مدرنیزاسیون در گذار به دموکراسی با پیش شرط اقتصادی در چین تحقق پیدا نکند، بایستی در موقعیت دولت و جامعه جستجو کرد. روش تحقیق این مقاله مطالعه موردی با بررسی موقعیت و نقش نهاد‌های سنتی و لنینستی در گذار به دموکراسی با توجه به فراهم شدن پیش شرط‌های اقتصادی و اجتماعی گذار به دموکراسی می‌باشد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با وجود برخی پیشرفت‌ها در دمکراتیزاسیون مانند انتخابات محلی توسط مردم بعد از اصلاحات دهه ۱۹۸۰ م، میراث نهادی سنتی چین باستان (فرهنگ کنفوسیوس) مبتنی بر نظم سلسله مراتبی بورکراتیک، شایسته‌سالاری و جامعه هماهنگ، نهادسازی لنینستی بعد از انقلاب مائو مبتنی بر انحصار قدرت در اختیار حزب کمونیسم و ضرورت توسعه اقتصادی، رفاه عمومی و ثبات سیاسی به عنوان اولویت مردم زمینه تضعیف جامعه نسبت به دولت اقتدارگرا در چین شده و امکان گذار به دموکراسی در چین از پائین را با وجود تغییر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی تضعیف کرده است.

واژگان کلیدی: دولت اقتدارگرا، توسعه اقتصادی، گذار به دموکراسی، چین.

* استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران emottaghi@ut.ac.ir

** عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) mhjab819@gmail.com

مقدمه

دموکراسی به عنوان یک روش حکمرانی در طول تاریخ مورد توجه جوامع و متفکران بوده و از یونان باستان تاکنون یکی از اشکال حکومت دموکراسی بوده است. هرچند برخی دموکراسی را با حکومت عوام فریبی به کار می‌برند، اما امروزه دموکراسی یکی از شیوه‌های مطلوب اداره کشور می‌باشد و بسیاری از جوامع، دموکراسی را مناسب و خواهان شکل‌گیری نظام دمکراتیک می‌باشند. با این حال گذار به دموکراسی در همه جوامع بر اساس مسیرهای از پیش معین وجود نداشته است، حتی برخی از جوامع نگاه خوش‌بینانه به دموکراسی موجود در عرصه جهانی ندارند.

جمهوری خلق چین با انقلاب کمونیستی به رهبری مائو در ۱۹۴۹م شکل گرفت و در این کشور حزب کمونیسم حاکمیت بلامنزاع خود را بدست آورد و همچنان در حال تداوم می‌باشد. چین با وجود برخی اصلاحات اقتصادی ۱۹۸۷م دنگ شیائوپینگ به دموکراسی مدل رایج مورد توجه نظریه پردازان الگوی غربی دموکراسی نرسیده است. بسیاری از نظریه پردازان برای گذار به دموکراسی پیش شرط‌های اقتصادی قائل بودند، ولی با وجود تحقق برخی از پیش شرط‌ها هنوز دموکراسی در چین در حاله‌ای از ابهام می‌باشد.

در خصوص دولت اقتدارگرا و گذار به دموکراسی در چین پژوهش‌های محدودی در ایران صورت گرفته است. وحید سینایی (۱۴۰۰) در مقاله «اقتدارگرایی یا دموکراسی؛ ساختار دولت و توسعه اقتصادی در چین و هند» به این نتیجه رسیده که دموکراسی و اقتدارگرایی پیش شرط اقتصادی نیست، اینکه شاخص‌های دولت توسعه‌گرا در چین و هند مانند نخبگان توسعه‌گرا، استقلال نسبی دولت، دیوان‌سالاری نیرومند و جامعه مدنی ضعیف بسترهای توسعه دو کشور بوده است. حسین جمالی نیز در مقاله (۱۳۸۹) خود «جامعه هماهنگ و همگن چین» به این نتیجه رسیده که چنین جامعه‌ای امکان دموکراسی در چین را تضعیف می‌کند مگر اینکه دموکراسی به صورت تدریجی باشد. اما در خصوص دولت اقتدارگرا و گذار به دموکراسی در چین، کتب و مقالات زیادی توسط محققان چینی و غیرچینی وجود دارد. هر کدام از زاویه‌ای به امر دمکراتیزاسیون در چین پرداخته‌اند. در اینجا به صورت اجمالی تعدادی از این فعالیت‌های پژوهشی به صورت ذیل ارائه می‌شود؛

دانیال بل (۲۰۱۵) در کتاب «شایسته‌سالاری و دموکراسی در چین» ترجیحات بیشتر مردم بر شایسته‌سالاری در مرکز و دموکراسی در پائین را با توجه نگرش کنفوسیوسی، باعث

تضعیف امکان دموکراسی مدل غربی می‌داند. چن شنیانگ (۲۰۰۶) در مقاله «منابع بومی سیاست مشورتی در چین» به این نتیجه رسیده است که از زمان اصلاحات، فضای مناسبی برای تصمیم‌گیری از طریق مذاکره و گفتگو به صورت آنلاین از طریق اینترنت بین مقامات و مردم در دولت‌های محلی در چین رخ داده است لیکن هنوز برای تعمیق دموکراسی نیازمند اصلاحات سیاسی است. بوکپینگ (۲۰۰۹) در «کتاب دموکراسی چیز خوبی است» به بررسی فعالیت‌ها نهادهای مدنی بعد از اصلاحات مانند انجمن‌های تجاری، سازمان‌های اجتماعی، گروه‌های ذی نفع با هدایت حزب کمونیسم پرداخته است که بعد از اصلاحات در چین فعال شده است. نینگ فنگ (۱۰۱۴) در کتاب «مسیر دموکراسی در چین» به عقب نشینی اصلاحات دنگ شیائوپینگ پرداخته است که چگونه بعد از آشوب‌های اروپای شرقی رخ داد. جای چن (۲۰۱۳) در کتاب «یک طبقه متوسط بدون دموکراسی» به بررسی اینکه چگونه طبقه متوسط با توجه به ارتباطات با دولت چندان تمایل به دموکراسی مبتنی بر بی‌نظمی‌های سیاسی و اجتماعی ندارد، پرداخته است.

بوگنگ هی (۲۰۰۷) در «کتاب دموکراسی روستایی در چین»، «بارت ال مک کورمیک (۱۹۹۰) در کتاب «اصلاحات در چین پس‌امانو»، گئوهوی وانگ (۲۰۱۴) در کتاب «دموکراسی بی روح روستایی چین»، جورج میتو (۲۰۰۷) در مقاله «سیستم حکومت محلی در چین و هند» و شانگ تاین (۲۰۰۶) در مقاله «دموکراسی مشورتی و دولت خودگردان محلی» به بررسی موقعیت دولت‌های محلی با موقعیت دفاتر حزب در روستاها پرداخته‌اند؛ به این نتیجه رسیده‌اند گرچه فعالیت‌های دولت‌های محلی قانونی است و به عنوان یک منبع قدرت جدید در روستاها می‌باشند ولی فرایند انتخابات در مسیر تقویت نهادهای اداری و حزبی فوقانی است.

جیوی سی (۲۰۱۹) در کتاب «دموکراسی در چین؛ بحران آینده» توانایی دولت حزب در کنترل بحران‌های اقتصادی در چین نسبت دموکراسی‌های غربی در سال ۲۰۰۸ م را باعث افزایش جایگاه حزب و استقبال پائین از دموکراسی دانسته است با این حال چین بایستی به سمت دموکراسی محتاطانه برود. جون ژانگ (۲۰۰۸) در کتاب «بازاریابی و دموکراسی در چین» خصوصی‌سازی دستکاری شده شرکت‌ها و تصاحب شرکت‌ها در برخی از استانها توسط مدیران قبلی را زمینه محافظه کاری مدیران و عدم استقبال از دموکراسی می‌داند. جان تای (۲۰۱۵) در کتاب «ساخت جامعه مدنی در دولت اقتدارگرا» بر ثبت‌گزینی سازمان‌های غیردولتی با ترندهای خاص دولت حزب با وجود رشد بعد از اصلاحات پرداخته است.

رابرت میلر (۲۰۰۱) در کتاب «تمدنهای بدیل: دموکراسی و فرهنگ در چین و تایوان» به این نتیجه رسیده است با وجود فرهنگ اقتدارگرا امروزه انواع جدیدی از شرکت‌های تجاری، گروه‌های حرفه‌ای و انجمن‌های اجتماعی به سرعت در حال رشد هستند. هرچند نوع تغییرات صرفاً به مثابه جامعه مدنی مدل غربی نخواهد بود. ینجی گو (۲۰۰۴) در مقاله «پارس کردن درخت اشتباه: مباحثه لیبرال - ناسیونالیسم درباره دموکراسی و هویت» به این نتیجه رسیده است ناسیونالیست‌های چینی دموکراسی لیبرالی را موجب تضعیف حزب کمونیسم و هرج و مرج و بی‌ثباتی و زمینه سلطه فرهنگی در چین می‌دانند. دانگ ذی بنگ و شی جن چون (۲۰۰۶) در مقاله «بازسازی قدرت محلی» به این نتیجه رسیده‌اند با وجود فضای مناسب دمکراتیزاسیون در روستا به دلیل مدیریت پیچیده سیاسی چین توسط کمیته‌های روستایی، شاخه‌های حزب، گنگره‌ها و غیره، مدیریت دمکراتیک با مشکل مواجه شده است. بوگانگ هی (۲۰۰۶) در مقاله «نهادهای مشارکتی و مشورتی در چین» تناقضاتی نسبت به عملکرد نهادهای مشورتی در چین می‌بیند؛ اینکه بازیگران اصلی در این نهادها اغلب محدود به مقامات شهری یا روستایی هستند؛ تصمیم‌گیری خیلی با نظر مردم صورت نمی‌گیرد و انتقادات مردمی مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد. جو کاتا زیو جو (۲۰۱۴) در مقاله «چگونه اینترنت جامعه چین را تغییر می‌دهد» بر این نتیجه رسیده است؛ چگونه اینترنت و عصر اطلاعات در چین باعث تغییر جامعه و افزایش آگاهی مردم و برخورداری از اموال خصوصی در چین شده است. افزایش امکانات رفاهی به نوبه خود زمینه افزایش خواسته‌های سیاسی برای تغییرات اجتماعی و سیاسی با فشار از پایین بر دولت شده است هرچند پیشرفت در تغییرات کند است و نیازمند جامعه مدنی قوی بدون دستکاری دولت حزب است.

فعالیت‌های پژوهشی صورت گرفته در گذار به دموکراسی از زوایای متفاوتی به فرایند دمکراتیزاسیون پرداخته‌اند برخی نگاه خوشبینانه و برخی نگاه بدبینانه به دمکراتیزاسیون در چین دارند. اجماع نظر بیشتر در موانع دمکراتیزاسیون با توجه به ساخت اقتدارگرا می‌باشد. هرچند تغییراتی در مسیر دمکراتیزاسیون بعد از اصلاحات به صورت محدود رخ داده است اما مدل مورد نظر دمکراتیزاسیون در صورت اجرا متفاوت از مدل غربی دمکراتیزاسیون خواهد بود. در این پژوهش سعی خواهد شد با با توجه به پژوهش‌های مختلف روایت دقیق‌تری در زمینه گذار به دموکراسی در چین ارائه شود؛ هرچند مدل خطی گذار به دموکراسی به عنوان تنها مدل مناسب گذار به دموکراسی در چین مدنظر نخواهد بود.

هدف و ضرورت از این پژوهش فهم و درک مناسب از موانع دمکراتیزاسیون در چین با وجود فراهم شدن پیش شرط اقتصادی و اجتماعی گذار به دموکراسی است. این پژوهش در پی پاسخ به این سوال خواهد بود که چرا با وجود تغییرات اقتصادی و اجتماعی در چین با توجه به نظر تئوریسین‌های مدرنیزاسیون خطی گذار به دموکراسی، دمکراتیزاسیون در چین به صورت وسیع رخ نداده و همچنان نظام اقتدارگرایی در چین از موقعیت نسبتاً برتری نسبت به جامعه برخوردار است؟ این پژوهش به صورت مطالعه موردی به دنبال واکاوی و شناخت موانع گذار به دموکراسی با وجود تحقق پیش شرط‌های اقتصادی گذار به دموکراسی در چین می‌باشد.

چارچوب مفهومی و نظری

دموکراسی از دو واژه یونانی دموس به معنای مردم و کراسیا به معنای قدرت تشکیل شده است. منظور از چنین حکومتی مشارکت مردم در امر تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی برای دولت-شهر می‌باشد. آبراهام لینکلن در خطابه خود در گتیسبرگ از حکومت مردم، به وسیله مردم و برای مردم سخن گفت (راش، ۱۳۸۸: ۸۹) البته بنیانگذاران ایالات متحده در ابتداء چندان به دموکراسی اعتقاد نداشتند آن را همانند افلاطون عوام فریبی و غوغاسالاری می‌دانستند (راش، ۱۳۸۸: ۸۹). با این وجود دموکراسی روش مناسب حکومت در میان متفکران و جوامع مختلف بوده است. جان لاک حکومت مناسب را مبتنی بر رضایت مردم می‌دانست (راش، ۱۳۸۸: ۹۰). روسو حکومت مناسب را اراده عمومی می‌دانست. امروزه دموکراسی روش مناسب اداره کشور در مقابل نظام‌های غیردمکراتیک قرار می‌گیرد و نظریه پردازان حامی دموکراسی بر گذار به دموکراسی به ویژه از مدل غربی تأکید دارند.

برخی از نظریه پردازان مدرنیزاسیون پیش شرط اقتصادی را معیار گذار به دموکراسی می‌دانند. جیمز کلمن در ۱۹۶۰ در طی پژوهشی که مبتنی بر مقایسه میان ۷۵ کشور بود، به این نتیجه رسید که میان توسعه اقتصادی و میزان توسعه سیاسی (به معنی گسترش رقابت میان گروه‌ها) رابطه همبستگی مثبتی وجود دارد (بشیریه، ۱۳۹۸: ۱۵). لیپست و کاترایپ دموکراسی را با تحقق شرایط اقتصادی اجتماعی مانند درآمد سرانه بالا، تحصیلات بالا، شهرنشینی و غیره می‌سنجند (Rustow, 1970). لیپست معتقد است همبستگی بالای بین صنعتی شدن، سواد، درآمد و شهرنشینی با دموکراسی وجود دارد (Lipset, 1959)؛ هر چه جامعه مرفه تر علایق به دموکراسی قوی تر می‌باشد (Chen, 2007).

برزورسکی و لیمونجی باور دارند حتی در کشورهای با تولید ناخالص پائین به شرط توسعه اقتصادی پایدار دموکراسی می‌تواند تداوم یابد (Chen, 2007). آمارتیا سن باور دارد توسعه اقتصادی فقر و محرومیت را از بین می‌برد (سن، ۱۳۸۱: ۲۶) و این امر امکان آزادی سیاسی را ایجاد می‌کند. فرید زکریا باور دارد رشد اقتصادی باعث تغییر ساختارهای اجتماعی و سازگاری آنها با شرایط جدید خواهد شد (زکریا، ۱۳۸۵: ۱۰). هانتینگتون باور دارد امکانات اقتصادی بیشتر سطح بالای تحصیلات را همراه دارد؛ این امر منجر افزایش تنش در نظام‌های اقتدارگرا و تضعیف ابزارهای کنترلی آن و تصمیم‌گیری براساس رضایت شهروندان خواهد شد (قوم، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

همانطوری که در مباحث بالا مطرح شد، بسیاری از تئوری‌های توسعه روند خطی توسعه اقتصادی و اجتماعی را مبنای گذار به دموکراسی می‌دانند. این در حالی است که رویکرد خطی توسعه نمی‌تواند واقعیت‌های توسعه و گذار به دموکراسی در جوامع مختلف را به شکل کامل پوشش دهد. اس سی دیوب باور دارد؛ نوسازی و توسعه روندهای چندخطی یا چند مسیری است. تجربه تاریخی نشان داده است که همه جوامع مسیر یکسان و واحدی را برای توسعه و نوسازی طی نمی‌کنند (جباری، ۱۳۹۳: ۱۳). اینکه مطرح می‌شود اکثر کشورهای دارای رشد اقتصادی بالا دارای رژیم‌های دموکراتیک هستند و بیشتر دموکراسی‌ها نیز دارای سطح بالایی از توسعه اقتصادی هستند مورد انتقاد می‌باشد. برخی از رژیم‌ها با رشد اقتصادی بالا مانند چین دموکراتیک نیستند. اینگونه نیست حتما توسعه اقتصادی به دموکراسی می‌انجامد طی ۵۰ سال گذشته تعدادی رژیم اقتدارگرا به توسعه اقتصادی بدون آزادسازی سیاسی رسیدند و قدرت نخبگان به جای تضعیف تقویت شده است و رژیم‌های اقتدارگرا از مزایای رشد اقتصادی برخوردار و دموکراسی خواهی را خنثی کردند

دموکراسی ابتداء و توسعه بعد نیز با توجه به چالش‌های اقتصادی و اجتماعی برخی از کشورها مانند هند نیز مورد انتقاد می‌باشد بر عکس توسعه برخی از کشورها مانند کره جنوبی و تایوان بدون نهادهای دموکراتیک رخ داده است (Chen, 2007) و در مسیر دموکراسی قرار گرفتند. برخی از کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا، بعد از گذار به دموکراسی موج سوم هانتینگتون در برخی کشورهای اروپایی، در اواخر قرن ۲۰ به سمت دموکراتیزاسیون حرکت کردند و چین نیز تاثیر پذیر بود؛ موج دموکراتیزاسیون در اواخر قرن ۲۰ وارد شرق آسیا با سرنگونی رژیم مارکوس در فیلیپین در ۱۹۸۶م آغاز شد.

این موج هفت کشور اندونزی، مغولستان، کره جنوبی، تایوان، کامبوج، فیلیپین و تایلند در

برگرفت. از این میان، سه کشور کامبوج، فیلیپین و تایلند از آن زمان به دلیل عدم توانایی حل مسالمت آمیز اختلافات توسط رهبران به کشورهای غیردموکراسی بازگشتند؛ کشورهای اندونزی، مغولستان، کره جنوبی، فیلیپین و تایوان علیرغم تجربه رو به رشد نسبت به سیاست دموکراتیک نتوانسته‌اند به دموکراسی لیبرال واقعی تبدیل شوند و چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور و سنگاپور به عنوان ثروتمندترین کشورها تمایل به دموکراسی لیبرال ندارند (Shin, 2012: 2).

در اندونزی که سوهارتو با کودتای نظامی علیه سوکارنو به قدرت رسیده بود با جنبش‌های دموکراسی خواهی در دهه ۱۹۸۰م و ۱۹۹۰م توسط کارگران شهری، دانشجویان، دهقانان و غیره مواجه شد و در نهایت سوهارتو در ۱۹۹۸ قدرت را به مردم واگذار کرد و انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری توسط مردم انجام گرفت (Paul, 2010: 47-48). در کره جنوبی و تایوان حاکمان اقتدارگرا خودشان گذار به دموکراسی را پذیرفتند؛ در سال ۱۹۸۷ در تایوان چیانگ چنگ کو پایان حکومت نظامی را اعلام کرد و به احزاب مخالف اجازه داد تا به طور قانونی فعالیت کنند. اولین انتخابات مستقیم ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۶م برگزار شد و اپوزیسیون در سال ۲۰۰۰م قوه مجریه را به دست گرفت. روتائه وو در کره جنوبی در ۲۹ ژوئن ۱۹۸۷م برنامه آزادسازی سیاسی فوری را اعلام کرد؛ در کره جنوبی یک جنبش توده‌ای با حمایت چهره‌های مخالف سرسخت، ارتشیان سابق را مجبور کرده بودند که به خواسته‌های مردمی تن دهند (Möbrant, 2014). با این حال در کره جنوبی هنوز لیبرال دموکراسی با توجه ارزشهای سنتی کره از یک موقعیت غالب برخوردار نیست؛ اخلاق اجتماعی رایج کنونی در کره آزادی فردی، کثرت‌گرایی سیاسی و غیره نسخه لیبرال دموکراسی را به عنوان خیر برتر، پشتیبانی نمی‌کند (Helgesen, 2002).

ادوارد فریدمن باور دارد دموکراسی در هر منطقه‌ای از زمین توسعه می‌یابد لیکن هر کشور دموکراسی منحصر به فردی را براساس شرایط بومی خاص خود می‌تواند تجربه کند. انتخابات عادلانه در کشوری با میراث نژادی آمریکا نمی‌تواند مانند انتخابات عادلانه در چین باشد، هیچ مدل دموکراتیک غربی برای صادرات به چین وجود ندارد. دولت دموکراتیک ژاپن پس از جنگ جهانی دوم شباهت چندانی با کشور هند ندارد. نهادهای آن بیشتر شبیه به موسسات فرانسه هست (Friedman, 2002). با این حال نباید جهانی شدن دموکراسی را نادیده بگیریم. جهانی شدن دموکراسی مقاومت دولت‌ها را در مسیر دمکراتیزاسیون با چالش مواجه کرده است؛ البته هرچند ممکن است زمینه فرسایش اقتدار دولت باشد ولی منجر به غلبه به آن نیست.

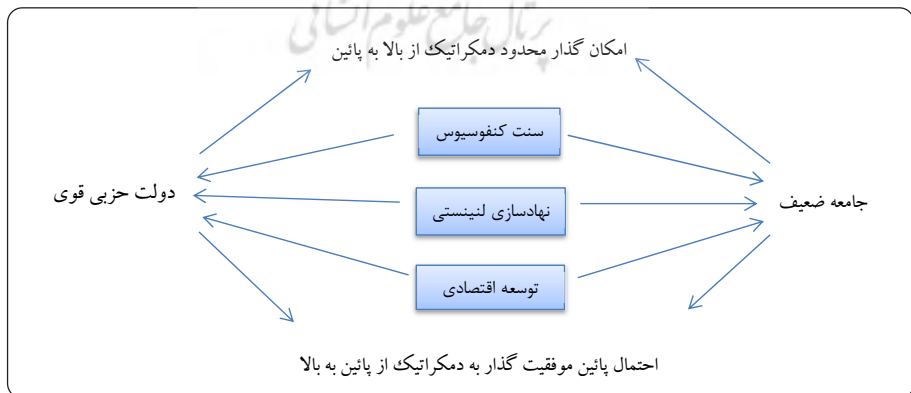
دولت چین هرچند به دنبال هژمونی فرهنگی خود می‌باشد ولی هیچ دولتی حتی چین نمی‌تواند به هژمونی کامل فرهنگی خود برسد. تلاش دولت مانند سایر نیروهای اجتماعی سازمان یافته دیگر چه به صورت آشکارو چه به صورت پنهان برای تحمیل نظام‌های معنایی خود مورد مناقشه می‌باشد. مداخلات دولتی برای سالم‌سازی گفتمان همانند چین ممکن است اقتناع‌کننده باشد اما همیشه اینگونه نیست؛ دو بار به مدت کمی بیش از دو دهه رهبران حزب-دولت عمداً برای تغییر شرایط اساسی گفتمان سیاسی و فرهنگی محلی غالب به منظور ارتقای مشروعیت ائتلاف حاکم مداخله کردند؛ اولین بار با اندکی قبل از دهه ۱۹۸۰م با فاصله از اصول قدیمی مائویستی انقلاب، تمایل به مدرنیزاسیون کردند و بار دوم آغاز دهه ۱۹۹۰م رهبران حزب دولت بر مضامین ناسیونالیسم فرهنگی، چینی بودن و بهبود تاکید کردند.

در هر دوره تغییر گفتمان به گروه‌های خاصی در جامعه قدرت می‌بخشید ولی دولت حزب تحمل نمی‌کرد؛ اولی با سرکوب تظاهرات روشنفکران تحت رهبری دانشجویان و نخبگان در میدان تیان آن من در ۱۹۸۹م پایان یافت و دومی با سرکوب فالون گونگ عرفانی عامیانه به پایان رسید؛ جنبش معنوی که هزاران نفر از اعضای آن جنبش معنوی در سال ۱۹۹۹م تظاهراتی در ژونگ نان‌های مجاور میدان تیان آن برگزار کردند؛ هر دو جنبش خواهان آزادی بیشتر بودند و هر دو از طرف دولت به عنوان افراطی و خطرناک محکوم شدند (Shue, 2002). چنین تظاهرات در چین نمایانگر نوعی دگردیسی قدرت دولت و جامعه در مسیر دمکراتیزاسیون می‌باشد هرچند دولت حزب هنوز از توانایی وسیعی برای ممانعت‌گذار به دموکراسی طبق مدل غربی دموکراسی برخوردار می‌باشد.

امروزه چین با وجود تغییرات اقتصادی فوق‌العاده فاقد دموکراسی مدل غرب می‌باشد. در چین شاخص‌های طرفداران مدرنیزاسیون مانند شهرنشینی، افزایش تولید ناخالص ملی، آموزش و غیره رخ داده است ولی این تغییرات منجر به گذار به دموکراسی طبق مدل غربی نشده است. چین موفق شده است در کنار تجربه رشد اقتصادی بی‌سابقه، توسعه نهادهای قانونی جدید و حفظ مشروعیت دولت، دموکراسی را خنثی کند (Bradley, 2004). دلیل اینکه در چین گذار به دموکراسی با توجه به تغییرات اقتصادی به عنوان پیش‌شرط دموکراسی رخ نداده است بایستی در موقعیت نهادهای سیاسی و فرهنگی چین جستجو کرد؛ نهادها با تولید قواعدی، رفتارها و کنش‌ها را تعیین می‌کنند جانسون استدلال می‌کند نهادهای سیاسی به

عنوان تعیین کننده رفتار و فعالیت سیاسی عمل می‌کنند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۸۹). مایکل اوکشات نیز باور دارد نهادهای سیاسی به لحاظ ماهیتی می‌توانند در راستای اهداف سیاسی به اعضاء جامعه دستوراتی دهند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۸۹). البته نهادهای سیاسی توانایی انطباق خود طبق شرایط سیاسی، اجتماعی و غیره را دارند. در چین نهادهای سنتی کنفوسیوسی و مدرن لنینستی چین با تولید قواعد خاص خود اثر گذار در رفتار کنش گران سیاسی و اجتماعی بوده‌اند؛ سنت کنفوسیوسی مبتنی بر جامعه هماهنگ در مقابل جامعه تکثرگرا و رقابتی، نظم اجتماعی در مقابل بی نظمی‌های اجتماعی، ارجحیت نظم سلسله مراتبی در مقابل برابری، نخبه گرایی به عبارتی شایسته سالاری در مقابل توده گرایی، میراث نهادی لنینستی مبتنی بر انحصار قدرت در اختیار دولت تا نهادهای مدنی، ترجیح تک حزبی بر رقابت و تکثر حزبی می‌باشند که امکان دمکراتیزاسیون از پائین را تضعیف می‌کنند ضمن اینکه ترجیح توسعه اقتصادی (Guo, 2003: 4)، رفاه عمومی و ثبات سیاسی به عنوان اولویت مردم تمایلات دمکراتیزاسیون کاهش می‌دهد. در واقع گذار به دموکراسی در چین با توجه به عدم تعادل قدرت بین یک دولت قوی و یک جامعه ضعیف توسط بازیگران اجتماعی بعید می‌باشد (Guo, 2003: 3). هرچند تغییرات اقتصادی و اجتماعی در چین و جهانی شدن دموکراسی زمینه اعتراضات دموکراسی خواهی در چین شده است و دولت حزب نیز به دنبال چرخش به دمکراتیزاسیون محتاطانه بومی از بالا برای افزایش مشروعیت خود بوده است.

نمودار شماره ۱. امکان گذار محدود دمکراتیک از بالا به پائین



احتمال پائین موفقیت گذار به دمکراتیک از پائین به بالا

با توجه به نمودار شماره ۱ امکان گذار به دموکراسی در چین با وجود تغییرات محسوس اقتصادی از پائین ضعیف می‌باشد، لیکن با توجه به جهانی شدن دموکراسی و تغییرات اقتصادی و اجتماعی در این کشور امکان دمکراتیزاسیون به صورت محتاطانه از بالا با توجه به سنت کنفوسیوسی و نهادسازی لنینستی برای افزایش مشروعیت دولت حزب وجود داشته است. اکثریت مردم چین نیز با وجود تغییرات اقتصادی و اجتماعی، تمایلی زیادی به گذار به دموکراسی ندارند، بیشتر رفاه و ثبات جامعه ارجحیت آنها بوده است.

دولت اقتدارگرا در چین

دولت اقتدارگرا دولتی است که قدرت به حالت انحصاری در اختیار فرد یا گروهی قرار دارد و در سرزمین معین اعمال قدرت می‌کند، حال ممکن است چنین دولت توتالیتر باشد در حوزه‌های خصوصی دخالت کند یا اقتدارگرا باشد صرفاً مخالفان را سرکوب کند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۴۱). رژیم‌های توتالیتر تابع ایدئولوژی خاص و حزب واحد می‌باشند و دستگاه دولتی تحت کنترل حزب می‌باشد (راش، ۱۳۸۸: ۸۶) ولی دولت‌های اقتدارگرا کمتر ایدئولوژیک می‌باشند صرفاً به دنبال نظم و ثبات در جامعه می‌باشند. رژیم‌های اقتدارگرا در طول تاریخ به اشکال مختلفی در اروپا و آسیا تاسیس شدند. چین سابقه تاریخی رژیم اقتدارگرا در آسیا دارد. چین در زمان سلسله پادشاهی کین در سال ۲۲۱ پیش از میلاد با فرهنگ کنفوسیوسی دولتی متمرکز داشت. چین امروز نیز میراث دار سنت‌های فرهنگی کنفوسیوسی دوره باستان و فرهنگ وارداتی کمونیستی می‌باشد که هر دو فرهنگ منجر به دولت اقتدارگرا و توسعه اقتصادی در چین شده است و امکان گذار به دموکراسی را محدود کرده است.

حزب کمونیسم در چین

حزب کمونیسم بعد از انقلاب چین در ۱۹۴۹م به رهبری مائو تاسیس شد. حزب کمونیست چین در دوره فعالیت خود تحولاتی چون انقلاب فرهنگی در دوره مائو و اصلاحات دوره شیائوپینگ را با خود داشته است. دنگ شیائوپینگ رهبر دوره اصلاحات در دوره انقلاب فرهنگی دوبار اخراج شد. وی بعد از کسب قدرت، احیای فرهنگ سنتی کنفوسیوسی، انضباط حزبی و بازسازی اقتدار دولت را اساس اصلاحات قرار داد (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۳۷۸). وی قواعد و

مقرراتی در دولت حزب ایجاد کرد لیکن ایجاد قواعد و مقررات جدید جایگاه حزب را تضعیف نکرد و در مسیر اصلاحات اقتصادی قرارداد. این اصلاحات به نوبه خود زمینه فروپاشی حزب کمونیسم چین مانند شوروی سابق و اروپای شرقی نشد این امر نماینگر سازگاری حزب کمونیسم چین و فرهنگ سنتی کنفوسیوسی با یک دولت اقتدارگرا و حمایت مردم از چنین دولت اقتدارگرا می باشد که توانسته است نظم و ثبات و توسعه اقتصادی را ایجاد کند.

کنفوسیوس در چین

کنفوسیوس (۵۵۱-۴۷۹ ق م) یک نظام اخلاقی و فلسفی با رویکرد سیاسی و اجتماعی می باشد که در دوره فئودالی چین باستان خواهان کاهش خشونت و هرج و مرج و هماهنگی بود (Ryu, 2008: 27-28). ایده های کنفوسیوس در قرن دوم قبل از میلاد پایه ایدئولوژی و در قرن ۱۲م مقدس و در مدارس تدریس شد (Jiang, 2018: 157). احیای مجدد کنفوسیوس در چین در اواخر قرن ۲۰ ناشی از تضعیف ارزش های مائوئیستی در چین به ویژه فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی بود. تضعیف نگرش مارکسیسم-لنینیسم و افزایش موقعیت فرهنگ سنتی کنفوسیوس در میان روشنفکران به نوبه خود زمینه ایجاد مطالعات و تاسیس انجمن ها در این زمینه در چین شد (Jiang, 2018: 169-170). تاکید کنفوسیوس بر بوروکراسی شایسته سالار و جامعه هماهنگ مورد توجه نه تنها مقامات دولت حزب بلکه روشنفکران قرار گرفته است.

به نظر کنفوسیوس فرد با فضیلت دارای صداقت، امانت داری، کوشش، متفکر و غیره در فعالیت خدمات دولتی می باشد (Jiang, 2018: 159). در این نگرش افراد تحصیل کرده باید مسئولیت رهبری را برعهده بگیرند و به جامعه خدمت کنند. چنین نگرشی امروزه در چین مورد توجه می باشد؛ کسب درجات مدرک تحصیلی مبنای برای ورود به بوروکراسی در سلسله مراتب اداری می باشد (Gove, 2012). درکنار بوروکراسی شایسته سالار، جامعه هماهنگ نیز از ویژگی های نگرش کنفوسیوسی می باشد. جامعه هماهنگ در دوره کنفوسیوس توسط وی برای افزایش ثبات و ایجاد جامعه اخلاقی با توجه به بی نظمی های اخلاقی، مالیات سنگین، دولت های فاسد و هرج و مرج سیاسی مطرح شد.

به نظر او دنیای ایده آل دنیای بدون درگیری و مملو از هماهنگی می باشد (Ryu, 2008: 35-36). وظیفه حاکم نیز حفظ هماهنگی بین تمام اجزای تشکیل دهنده جامعه است (Dessein, 2019). جامعه هماهنگ به عنوان اصولی از کنفوسیوس و یک چشم انداز اقتصادی و اجتماعی در سال ۲۰۰۴م

توسط هو جینتائو اعلام شد و توسط حزب کمونیسم چین تایید شد (Jiang, 2018: 169-170). امروزه در فرهنگ معاصر چین سه عنصر فرهنگی وجود دارد: فرهنگ سنتی، ایدئولوژی کمونیستی و اخیراً ارزش‌های غربی (Fan, 2000). حمایت دولتمردان و روشنفکران از کنفوسیوس به ویژه بعد از اصلاحات افزایش یافته است و به دنبال ترکیب نگرش‌های کمونیستی با کنفوسیوسی هستند؛ به گونه‌ای که یکی از مسائل مورد توجه در چین امروز تبلیغات توسط کمیته‌های محله در سراسر کشور با انگیزه تقویت اخلاق سوسیالیستی می‌باشد (Billioud, 2007).

گان یانگ از متفکران نگرش سیوسیال کنفوسیوسی طرفدار یک راه چینی سوسیالیستی کنفوسیوسی می‌باشد. به نظر وی میراث چین عبارت از سیاست آزادسازی اقتصادی و گرایش به نیروی بازار، میراث فراموش نشدنی عدالت و برابری مائو و کنفوسیوسی نماد جامعه هماهنگ میراثی از گذشته می‌باشد (Billioud, 2007). امروزه کنفوسیوس‌گرایی در چین تا حدی به جهت کاهش مشروعیت مارکسیسم احیاء شده (Carsten, 2011) و خود را در کنار کمونیسم مبنای برای اداره کشور و توسعه اقتصادی می‌داند.

توسعه اقتصادی چین

امر توسعه با رویکرد کمونیستی در ۱۹۵۰م مورد توجه حزب کمونیسم بود ولی رویکرد کمونیستی اقتصاد متمرکز دولتی نتوانست تغییرات اقتصادی را به همراه داشته باشد. ناتوانی اقتصاد کمونیستی به نوبه خود نگرش گرایش به مدرنیته غربی و کشف مجدد فرهنگ سنتی را در میان دولتمردان و فرهیختگان مورد توجه قرار داد (Billioud, 2007). شنگ هونگ در آثار خود باور داشت بین تفکر کلاسیک چین و اقتصاد مدرن سازگاری وجود دارد (Carsten, 2011)؛ به رسمیت شناختن بازار در امپراطوری کینگ مورد توجه بود. نگرش کنفوسیوسی در حمایت از بازار در دهه‌های اخیر نیز منجر به افزایش سهم کارآفرینی خصوصی در برخی از استانهای چین شده است (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۳۷۱)؛ قبل از اصلاحات شرکت‌های دولتی چین بر اقتصاد ملی تسلط داشتند و سه چهارم ارزش تولید صنعتی را تولید می‌کردند لیکن بعد از اصلاحات دهه ۱۹۸۰م به بعد تا سال ۲۰۰۲م، شرکت‌های دولتی فقط ۲۵ درصد از تولید صنعتی را به خود اختصاص دادند (Child, 2003).

دولت مرکزی نیز برای افزایش تولیدات خود مشوق‌های در عرصه کشاورزی، صنعت و غیره بعد از اصلاحات ایجاد کرد؛ به عنوان مثال دولت برای افزایش تولیدات کشاورزی مشوق قیمت و مالکیت برای فروش بخشی از محصول در بازار آزاد ایجاد کرد (Morrison, 2019). علاوه بر این،

کنترل اقتصادی بنگاه‌های مختلف به دولتهای استانی و محلی واگذار شد که عموماً مجاز به فعالیت و رقابت بر اساس اصول بازار آزاد بودند و شهروندان تشویق به راه‌اندازی مشاغل خود شدند (Morrison, 2019). اصلاحات منجر به افزایش صادرات و تراز تجاری مثبت شد؛ در حالیکه در ۱۹۷۹م کالاهای اولیه و فرآوری شده اولیه ۷۵ درصد صادرات چین بود تا ۲۰۰۹م سهم تولید شده کالاها به ۹۵ درصد رسید (Lin, 2013: 261). در سال ۱۹۸۰م، حدود ۲ درصد از اقتصاد جهانی به چین اختصاص داشت. در سال ۲۰۱۸م این میزان به ۱۶ درصد رسید (Song, 2019: 1). چین در حال حاضر یک کشور با درآمد متوسط بالا است (Lin, 2013: 259). استانداردهای زندگی بسیاری افزایش یافته است. بین سالهای ۱۹۸۰م تا ۲۰۰۰م متوسط درآمد هر فرد چینی از ۱۳۹۴ دلار به ۳۹۷۶ دلار رسیده است یعنی تقریباً سه برابر شده است. حدود ۱۳۰ میلیون نفر بالای خط فقر آمده‌اند (زکریا، ۱۳۸۵: ۹۳). تغییرات ملموس اقتصادی و رفاهی جامعه منجر به تضعیف قدرت دولت- حزب و گذار به دموکراسی مدل غرب نشده است. موفقیت اقتصادی دولت- حزب در کوتاه مدت امکان‌رهایی از کمونیسم و گذار به دموکراسی را تضعیف می‌کند و چنانچه امکان‌گذاری نیز وجود داشته باشد از بالا توسط دولت- حزب خواهد بود.

گذار به دموکراسی در چین

در خصوص دموکراسی در چارچوب نظری به ویژه با پیش شرط اقتصادی گذار به دموکراسی مباحثی مطرح شد. لیکن گذار به دموکراسی در چین با وجود تغییرات محسوس اقتصادی و رفاه عمومی مناسب امکان پذیر نشد. بسیاری باور داشتند چین یا مانند نظام کمونیستی شوروی از هم می‌باشد یا مانند اروپای شرقی نظام کمونیستی برچیده خواهد شد و گذار به دموکراسی رخ خواهد یافت. مدرنیزاسیون‌ها باور داشتند چین با توسعه اقتصادی به دموکراسی گذار خواهد کرد لیکن چنین پیش‌بینی‌ها قابل تحقق نبوده است. آنچه که تاثیر گذار در عدم موفقیت گذار به دموکراسی از پائین با پیش شرط اقتصادی و اجتماعی در چین بوده، همانطوری که مطرح شد فرهنگ سنتی کنفوسیوس و میراث نهادی لنینیستی و ضرورت توسعه اقتصادی و رفاه عمومی به عنوان اولویت مردم نقش مهمی در این زمینه با وجود برخی اصلاحات سیاسی و اعتراضات مدنی داشته است.

این عوامل امکان ثبات را بر هرج و مرج سیاسی ترجیح می‌دهند و مدل متفاوتی از

دموکراسی غرب تولید می‌کنند. بسیاری از متفکران نیز مدل دموکراسی غربی را مناسب چین نمی‌دانند. چیانگ معتقد بود کنفوسیوس کنفوسیوس است دموکراسی دموکراسی، چین چین است و غرب غرب. امکات ترکیب هر دو وجود ندارد. وی مشروطیت حکومت را آسمانی، زمینی و بشری می‌دانست و مشروطیت دموکراسی غربی را صرفاً زمینی و مناسب چین نمی‌داند (Jiang, 2018: 164-166). جوزف جان باور دارد کنفوسیوس گرای یک نظریه کمال‌گراست و امکان ترکیب با لیبرال دموکراسی مبتنی بر فردگرایی و سیاست‌های رقابتی حزبی ندارد (Jiang, 2018: 166-168).

دانیل بل نیز مدعی است که لیبرال دموکراسی غربی مبتنی بر اصل یک فرد و یک رای مناسب جامعه کنفوسیوسی چین نیست (Jiang, 2018: 167-169). هانتینگتون باور دارد کنفوسیوس منافع گروهی را بیشتر از منافع فردی، مسئولیت اجتماعی را بیشتر از حقوق فردی و اقتدار سیاسی را بیشتر از آزادی فردی دارای اهمیت می‌داند؛ فضای برای گروه‌های خودمختار ایجاد نمی‌کند و چنین ویژگی به دمکراتیزاسیون کمک نمی‌کند (Chang, 2004). این ویژگی‌های فرهنگی امکان‌گذار به دموکراسی را بر اساس علیت‌های اقتصادی گذار به دموکراسی تضعیف می‌کند.

چین بعد از مائو در دوره دنگ شیائوپینگ به سمت آزادسازی اقتصادی حرکت کرد. فضای مناسب اقتصادی و کسب و کار ناشی از این برنامه اقتصادی توانست تغییراتی در مشاغل، سرمایه و طبقات اجتماعی جدید ایجاد کند. همگام با اصلاحات اقتصادی در امر سیاسی نیز تغییراتی انجام داد. بسیاری از کسانی که در در مبارزات سیاسی قبلی به عنوان ضد انقلاب محکوم شده بودند تهرئه کرد روشنفکران و کارشناسان فنی پس از تحقیر در انقلاب فرهنگی، رسماً به عنوان اعضای طبقه کارگر معرفی شدند. قانون اساسی جدید محدوده قانونی فعالیت حزب را مشخص می‌کرد. تقویت کنگره‌های مردمی، آزادی بیشتر برای اتحادیه‌ها برای پیگیری منافع خود رویکرد جدید دولت دنگ شیائوپینگ بود (McCormick, 1990: 1-10).

از زمان تصویب اصلاحات ۱۹۷۸م، یک جامعه مدنی نسبتاً مستقل به آرامی شروع به ظهور کرده است. قبل از اصلاحات، تنها چند انجمن‌های مردمی و سازمان توده‌ای مانند فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سراسر چین، اتحادیه جوانان کمونیست و فدراسیون زنان وابسته به حزب کمونیسم وجود داشت، ولی بعد از اصلاحات از استقلال نسبی برخوردار

شدند (keeping, 2008)؛ بعد از اصلاحات ایده‌های جدید مردم محوری، حقوق بشر، حاکمیت قانون، جامعه مدنی و غیره نه تنها از ایدئولوژی سنتی فراتر رفت بلکه بر زندگی سیاسی اجتماعی چین تأثیر گذاشت. روشنفکران با احساس مسئولیت در دهه ۱۹۸۰م از مردم محوری و اومانیسم حمایت می‌کردند (keeping, 2008).

چنین اصلاحات فرصتی برای اعتراضات دموکراسی خواهی شد؛ به گونه‌ای که جنبش دانشجویی اعتراضات خود را از سال ۱۹۷۶م نسبت فساد اقتصادی مقامات بالا و عدم مجوز فعالیت‌های سیاسی و غیره شروع کرد و در ۱۹۸۹م به اوج خود در میدان تیان من رسید. در این سال پس از مرگ هو یائوینگ رهبر معزول اصلاح طلب با تمایلات لیبرالی، دانشجویان در میدان تیان من اعتراضات خود را به حزب کمونیسم با درخواست‌های مانند دموکراسی، آزادی مطبوعات، پایان دادن فساد و غیره اعلام کردند و ده‌ها هزار کارگر و حتی مقامات دولتی به این اعتراضات اضافه شدند ولی توسط نیروهای نظامی سرکوب شدند. با این حال دموکراسی خواهی ادامه داشت، حمایت روشنفکران از حقوق بشر با وجود آزار و اذیت طرفداران این امر ادامه یافت و در نهایت در اواخر سال ۲۰۰۳م توسط کمیته مرکزی حزب کمونیسم چین رسماً پیشنهاد شد که اصل حفاظت از حقوق شهروندی قانونی شود. این پیشنهاد در مارس ۲۰۰۴م در کنگره ملی حلق با اکثریت تصویب و در قانون اساسی گنجانده شد (keeping, 2008). با این حال چنین امتیازات به گونه‌ای نبود که قدرت حزب دولت را به چالش بکشاند. ضمن اینکه اعتراضات میدان تیان من زنگ خطری برای دولت حزب از یک طرف در افزایش آزادی‌های سیاسی و مدنی و از طرف دیگر مقاومت در مقابل خواسته‌های مردم با توجه به تغییرات اقتصادی و اجتماعی و جهانی شدن دموکراسی بود. دولت برای مدیریت جامعه، دمکراتیزاسیون محتاطانه را با تحقق برخی خواسته‌های روشنفکران مانند حقوق شهروندی و تقویت انتخابات روستای توسط مردم پاسخ می‌داد.

با این وجود گرچه دولت چین به تدریج سعی کرده در مسیر دمکراتیزاسیون قرار بگیرد لیکن چندان تمایلی به جامعه مدنی مستقل از دولت حزب ندارد. بدین جهت با وجود افزایش موقعیت جامعه نسبت به دولت به ویژه بعد از اصلاحات، دمکراتیزاسیون از پائین تضعیف به نظر می‌رسد. ضمن اینکه به دلیل موقعیت دولت در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی وابستگی جامعه به دولت بیشتر می‌باشد؛ بسیاری از نخبگان تجاری و اجتماعی و حتی روشنفکران وابسته به حکومت در برخورداری از مزایای می‌باشند. سازمان‌های تجاری و

اجتماعی برای بقاء نیاز به دولت دارند. روشنفکران درخواست بودجه از دولت برای پروژه‌های تحقیقاتی دارند. نخبگان کارگری و اجتماعی معتقدند منافع آنها با حفظ روابط مشارکتی با دولت بهتر تامین می‌شود. سرمایه‌داران کسب و کار خود را در کارگزاری‌های دولت جستجو می‌کنند (Guo, 2017).

وابستگی جامعه به دولت باعث تضعیف وضعیت اقتصادی آنها نشده است و زمینه افزایش طبقه متوسط و حمایت آنها از ثبات سیاسی شده است. طبقه متوسط چین طبقه طبق برآوردها ۲۰۱۲م بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون نفر می‌باشد. این طبقه نسبت به برخی اقدامات حکومت انتقاد می‌کند اما وقتی درباره دموکراسی سوال می‌شود بسیاری از آنها آن را معادل آزادی فردی و تامین نیازها توسط حکومت می‌دانند که حکومت به نظر آنها، آنها را تامین کرده است لذا بعید است طبقه متوسط از گذار به دموکراسی چندحزبی حمایت کند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۴۴۷).

با توجه مطالب ارائه شده رابطه بین توسعه اقتصادی و اجتماعی و دموکراتیزاسیون طبق مدل پیش شرط اقتصادی و گذار به دموکراسی در چین ضعیف می‌باشد هرچند امروزه جامعه چین تفاوت زیادی با دوره مائو دارد و دگرذیسی به نفع جامعه می‌باشد ولی دولت حزب هنوز از توانایی بالای برای کنترل جامعه وابسته برخوردار است. همانطوری که در مباحث قبلی نیز بیان شد، اقتصاد چین بعد از اصلاحات و دهه‌های اول قرن ۲۱م رشد بی سابقه‌ای داشته است. با این حال، رشد اقتصادی خارق العاده چین موجب ارتقای دموکراسی طبق مدل غربی نشده است. در چین عملکرد موفق دولت در توسعه اقتصادی و محدودیت‌های نهادی کنفوسیوسی و لنینستی در عدم موفقیت گذار به دموکراسی از پائین نقش داشته است (Guo, 2017).

عملکرد خوب اقتصادی اعتبار و مشروعیت دولت حزب را افزایش داده است. نظرسنجی نگرش‌های جهانی پيو ۲۰۰۸م در چین نشان می‌دهد که ۸۶ درصد مردم از عملکرد اقتصادی چین، ۸۱ درصد از زندگی خانوادگی، ۶۴ درصد از شغل و ۵۸ درصد از درآمد خود بسیار راضی بودند. بسیاری از نخبگان سیاسی و مردم فکر نمی‌کنند که ترویج دموکراسی به منظور دستیابی به توسعه اقتصادی و بهبود زندگی ضروری باشد علاوه بر این، آنها نگران بی‌ثباتی بالقوه هستند که ممکن است دموکراسی برای چین ایجاد کند. بسیاری از متفکران چینی مطلوبیت دموکراسی برای چین را زیر سوال می‌برند (Guo, 2017). عدم استقبال از دموکراسی مدل غربی در واقع ناشی از توانایی دولت حزب برای سازگاری با شرایط جدید بوده است و توانسته است در جامعه نفوذ و وابسته به خود کند (Guo, 2017).

افزایش توانایی دولت- حزب در نفوذ و اداره جامعه به نوبه خود امکان دموکراسی از پائین توسط نیروهای اجتماعی را تضعیف می‌کند. با این حال امروزه دولت حزب چین پذیرفته است که نمی‌تواند نسبت به دمکراتیزاسیون در چین بی توجه باشد؛ ضمن تامین خواسته‌های شهروندان در برخورداری از حقوق شهروندی، انتخابات به ویژه در سطوح پائینی را تقویت کرده است؛ به گونه‌ای که بعد از اصلاحات امر خودگردانی روستاها مورد توجه قرار گرفته است. انتخابات روستایی به صورت آزاد با رای مخفی صورت می‌گیرد (Xuebing: 2006).

حکومت چین اجازه داده است در نواحی روستایی انتخابات کمیته‌ها و رهبران روستایی که در سطح محلی قدرت محدودی دارند برگزار گردد. آنها بخشی از یک نظام انتخاباتی وسیع ترند که تاکنگره خلق ملی بسط پیدا می‌کند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۳۸۶). این امر باعث افزایش حس اعتماد اجتماعی در میان روستائیان شده است (Bell, 2015: 150-178) و پاسخگویی منتخبین روستا مانند دهیاران را در مقابل رأی دهندگان به جای مقامات بالا افزایش داده است (He, 2007: 104-120). رقابت‌های انتخاباتی بین گروه‌های مختلف در روستاها افزایش یافته، حتی دبیران حزب روستایی نیز تمایل دارند در انتخابات برای نامزدی و انتخاب شدن توسط مردم شرکت کنند (He, 2007: 104-120).

تصمیم‌گیری مبتنی بر مشورت نیز از جایگاه بهتری پیدا کرده است مقامات در خصوص تصمیم‌گیری سعی می‌کنند نظرات مردم را ملاحظه کنند. ارتباط مقامات محلی با مردم از طریق اینترنت در برخی دولت‌های محلی به صورت آنلاین فعال شده است (Shengyong, 2006). در کنار چنین تغییرات نهاد‌های مدنی در مناطق مختلف چین فعالیت منحصر به فردی به دست آورده‌اند؛ انواع نهاد‌های مدنی مانند سازمان‌های حقوق بشری، انجمن‌های تجاری، انجمن‌های علمی، انجمن‌های دانشگاهی، انجمن‌های منافع عمومی به صورت وسیع فعال شده است (keeping, 2009: 37-51).

البته چنین تغییرات در مسیر دمکراتیزاسیون با نظارت دولت حزب بوده است و دولت نظارت کافی بر نهاد‌های مدنی با ثبت‌گزینشی آنها دارد (Tai, 2015: 19-40) و حزب کمونیسم سعی می‌کند از طریق انتخاب اعضای خود در روستا کنترل روستا را در اختیار گیرد (He, 2007: 120-140). ضمن اینکه با توجه تغییرات اقتصادی و اجتماعی و جهانی شدن دموکراسی انتخابات یک سازوکار برای شنیدن خواسته‌های جماعت‌های روستای می‌باشد تا حکومت در ارائه خدمات تصمیمات مناسب بگیرد. در واقع حزب کمونیسم چین

با توجه به شرایط دمکراتیزاسیون در جهان و تاثیر آن بر چین انتخابات روستاها و اجتماعات را اجازه داده است ولی هرگونه مخالفت با حکومت را تحمل نمی‌کند (Guo, 2017). در واقع انتخاباتی در بستر ساختار اقتدارگرای رخ می‌دهد. چنین شرایط نشانگر این است که دولت حزب صرفا دموکراسی محتاطانه را می‌پذیرد. ضمن اینکه اکثریت مردم نیز با توجه به سنت‌های تاریخی کنفوسیوسی مبتنی بر ثبات سیاسی و اجتماعی چندان رقبتی بر دمکراتیزاسیون مدل غربی ندارند و رفاه عمومی همراه با ثبات در جامعه را بر دمکراتیزاسیون ترجیح می‌دهند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با روش مطالعه موردی به دنبال بررسی موقعیت دولت و جامعه در گذار به دموکراسی در چین بود لیکن گذار به دموکراسی برخلاف تئوریسین خطی گذار به دموکراسی با وجود تغییرات ساخت اقتصادی و اجتماعی رخ نداد؛ اینکه صرفا پیش شرط اقتصادی به عنوان شرط لازم و کافی برای دمکراتیزاسیون باشد مورد سوال خواهد بود. ممکن است دمکراتیزاسیون در بستر توسعه اقتصادی و اجتماعی رخ دهد لیکن این نمی‌تواند به عنوان شرط لازم و کافی برای دمکراتیزاسیون باشد. دمکراتیزاسیون در کنار پیش شرط لازم توسعه اقتصادی و اجتماعی نیازمند بسترهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مناسب دمکراتیزاسیون نیز می‌باشد.

در چین درست است که پیش شرط اقتصادی و اجتماعی گذار به دموکراسی رخ داد منتهی زیرساخت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی امکان دمکراتیزاسیون مدل غربی را تضعیف می‌کند؛ دموکراسی مبتنی بر برابری شهروندان در امر تصمیم‌گیری، آزادی‌های مدنی و سیاسی شهروندان در جامعه، اعتقاد به کثرت‌گرایی سلاقی، رقابت بین جریان‌های متنوع در امر‌گزینش صاحب‌منصبان و غیره می‌باشد. آیا ساختار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی چین مبتنی بر نهاد‌های کنفوسیوسی و کمونیستی توانایی تحمل چنین شرایط را دارند؟ واقعیت این است که نهاد‌های سیاسی و فرهنگی جدید و سنتی تحمل چنین دموکراسی را نخواهند داشت. کنفوسیوس در یک بستر تاریخی طولانی با ارزش‌ها پدرسالارانه، شایسته‌سالارانه و جامعه هماهنگ و حزب کمونیسم با ایجاد قدرت انحصاری دولتی، تحمل رقابت‌های حزبی ندارند. چین بعد از اصلاحات اقتصادی دهه ۱۹۸۰م توانست با تقویت بخش خصوصی و افزایش سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی ظرفیت‌های اشتغال و کارآفرینی وسیعی ایجاد کند و

در امر تجارت خارجی تراز بازرگانی مثبتی کسب کرد. افزایش سرمایه‌گذاری در بخش دولتی و خصوصی به ویژه خصوصی منجر به سازماندهی جمعیت وسیع چین در امر تولید شد و رفاه مناسبی برای جمعیت عظیم چین ایجاد کرد. البته احیاء فرهنگ سنتی کنفوسیوس نیز در کنار اصلاحات اقتصادی اثرگذار بود. در فرهنگ کنفوسیوس حمایت از فعالیت‌های اقتصادی مشروع و بازار مبنای در رفاه عمومی مردم قلمداد می‌شود. در این فرهنگ بر انتخاب شایسته‌ترین و با فضیلت‌ترین افراد برای حکمرانی و رعایت سلسله مراتب بوروکراتیک و جامعه هماهنگ عاری از هرج و مرج تاکید می‌شود. کنفوسیوس بعد از مانو مورد توجه دولتمردان و روشنفکران جامعه چین قرار گرفت و بین آزادسازی اقتصادی و ثبات جامعه مورد نظر کمونیسم و کنفوسیوس سازگاری ایجاد شد.

حمایت از فعالیت‌های اقتصادی مردم و بازار در نگرش احیاء شده کنفوسیوسی توسط روشنفکران و دولتمردان، منجر به هدایت و حمایت دولت از فعالیت‌های اقتصادی مردم و توسعه اقتصادی شد لیکن ویژگی‌های پدرسالارانه کنفوسیوسی مبتنی بر اقتدار دولت، ایجاد نظم و مقابله با هرج و مرج گرایبی و ارائه امتیازات و خدمات ویژه اقتصادی و غیره توسط دولت حزب منجر به وابستگی جامعه به دولت و تضعیف دموکراتیزاسیون از پائین با وجود رشد طبقه متوسط، افزایش نهادهای مدنی، اعتراضات مدنی و غیره شد و صرفاً امکان دموکراتیزاسیون از بالا را با توجه به تغییرات اقتصادی و اجتماعی، جهانی شدن دموکراسی و دموکراسی خواهی برخی از طبقات مانند روشنفکران، تحصیل کردگان و غیره تقویت کرده است.

در مسیر دموکراتیزاسیون از بالا در برخی از روستاها اجازه انتخاب مقامات محلی توسط دولت حزب داده شده است؛ فضای مناسبی برای رشد نهادهای مدنی، مشارکت مردم در تصمیم‌گیری در دولت‌های محلی، ارتباط آنلاین بین مردم و مقامات از طریق اینترنت به ویژه در دولت‌های محلی و غیره رخ داده است لیکن چنین اصلاحات با نظارت دولت حزب از بالا در فرایند دموکراتیزاسیون می‌باشد. چنین مدل دموکراتیزاسیون محتاطانه در چین متفاوت از مدل غربی دموکراسی مبتنی بر فردگرایی، کثرت‌گرایی و غیره می‌باشد.

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۹۸)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، آموزش دانش سیاسی، تهران: نگاه معاصر.
- جباری، محمد حسن (۱۳۹۳)، مقایسه نوسازی و اصلاحات ایران در ژاپن در دوره معاصر، تهران: اندیشه عصر.
- جمالی، حسین (۱۳۸۹)، «جامعه هماهنگ و همگن چین؛ نگرشی تحلیلی انتقادی»، پژوهش‌های سیاست نظری، شماره ۸.
- راش، مایکل (۱۳۸۸)، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- زکریا، فرید (۱۳۸۵)، آینده آزادی، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران: طرح نو.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۱)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه احمد موثقی، تهران: دانشگاه تهران.
- سینایی، وحید (۱۴۰۰)، «اقتدارگرایی یا دموکراسی؛ ساختار دولت و توسعه اقتصادی در چین و هند»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، شماره ۱۸.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۶)، نظم و زوال سیاسی، ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: روزنه.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۹۲)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
- مارش، دیوید (۱۳۸۷)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Billioud, Sebastien (2007), «Confucianism, cultural tradition and official discourses in China at the start of the new century», China Perspectives
- Bell, Daniel (2015), The China Model; political meritocracy and the limits of democracy, Princeton University Press.
- Bradley, Kleinl (2004), «Democracy Optional: China and The Developing Word Chalienge to The Washington Consensus», Pacific Basin Law Journal, No. 22.
- Carsten, herrmann Pillath (2011), «A ‘Third Culture’ in Economics? An Essay on Smith, Confucius and the Rise of China», Frankfurt School Working Paper Series, No. 159.
- Ci, Jiwi (2019), Democracy in China: The Coming Crisis, Harvard university press.
- Chang, Yu-tzung (2004), «Confucian Values and Conception of Democracy: An Empirical Study of Mainland China, Taiwan and Hong Kong», International

- Conference on the Transformation of Citizen Politics and Civic Attitudes in Three Chinese Societies.
- Child, j (2003), «Culture and Management in China» , University of Cambridge.
 - Chen, Evans (2007), «Development First, Democracy Later? Or Democracy First, Development Later? The Controversy over Development and Democracy» , California University.
 - Dessein, Bart (2019), «Confucianism and Chinese Normative Power, Department of Languages and Cultures» , Ghent University, Belgium.
 - Fan, Ying (2000), «A Classification of Chinese Culture», Cross Cultural Management: An International Journal, No. 2.
 - Friedman, Edward (2002), «On alien Western democracy» In Globalization and Democratization in Asia: The construction of identity, Routledge
 - Fang, Ning (2014), China's Democracy Path, China Social Sciences Press.
 - Gave, Mary (2012), «Confucianism and Chinese Families: Values and Practices in Education» , International Journal of Humanities and Social Science Vol. 2 No. 3.
 - Guo, sujian (2017), «Prospects for Democratic Transition in China», Journal of Chinese Political Science/Association of Chinese Political Studies.
 - Guo, Yingjie (2004), «Barking up the wrong tree: The liberal-nationalist debate on democracy and identity» , Routledge.
 - He, Baogang (2006), «Participatory and Deliberative Institutions in China» In The Search for Deliberative Democracy in China, Palgrave Macmilian.
 - He, Baogang (2007), The Role of Village Elections, Palgrave Macmilian.
 - Jiang, Yi-huah (2018), Confucian Political Theory in Contemporary China, Department of Public Policy, City University of Hong Kong.
 - Helgesen, Geir (2002), «Imported democracy: The South Korean experience» In Globalization and Democratization in Asia: The construction of identity, Routledge
 - Keeping, yu (2008), «Ideological Change and Incremental Democracy in Reform-

- Era China» , In China's Changing Political Landscape: Prospects for Democracy, brookings institution press.
- Keeping, yu (2009), Democracy is a Good Thing, Brookings Institution Press.
 - Lin Jusin Yifu (2013), Demystifying the Chinese Economy, The Australian Economic Review, Vol. 46.
 - Lipset, Seymour Martin (1959), «Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy» , The American Political Science Review, Vol. 53, No. 1.
 - Morrison, Wayne (2019), «China's Economic Rise: History, Trends, Challenges, and Implications for the United States» , Congressional Research Service.
 - Mathew, George (2007), «Local Government System in India and China: Learning from Each Other» , In Grass-Roots Democracy in India and China: The Right to Participate Sage Publications Inc .
 - McCormick, Barrett (1990), Political Reform in Post-Mao China; Democracy and Bureaucracy in a Leninist State, University of California Press.
 - Mobrand, Erik (2014), «South Korean democracy in light of Taiwan» In Democratization in China, Korea, and Southeast Asia? Local and national perspectives, Routledge.
 - Paul, Erik (2010), Obstacles to Democratization in Southeast Asia in A Study of the Nation State, Regional and Global Order, Palgrave Macmillan.
 - Ryu, Kiung (2008), the Role of Confucian Cultural Values and Politics in Planning educational programs for Adulte in Korea, the University of Georgia.
 - Rustow, Dankwart A (1970), «Transitions to Democracy: Toward a Dynamic Model», Comperative Politics, Vol.2, No.3.
 - Song, Ligang (2019), The Chinese Economic Transformation: Views from Young Economists, The Australian National University.
 - Shue, Vivienne (2002), «Global imaginings, the state's quest for hegemony, and

- the pursuit of phantom freedom in China: from Heshang to Falun Gong» In Globalization and Democratization in Asia: The construction of identity. Routledge
- Shin, Doh Chull (2012), Confucianism and Democratization in East Asia, Cambridge University Press
- Shengyong, Chen (2006), «The Native Resources of Deliberative Politics in China» , In The Search for Deliberative Democracy in China, Palgrave Macmilian.
- Tan, Qingshan (2006), «Deliberative Democracy and Village Self-government in China» , In The Search for Deliberative Democracy in China, Palgrave Macmilian.
- Tai, John (2015), Building Civil Society in Authoritarian China, Springer
- Weller, Robert (1999). Alternate Civilities: Democracy and Culture in China and Taiwan, Routledge.
- Wang, Guohui (2014), Tamed Village Democracy: Elections, Governance and Clientelism in a Contemporary Chinese Village, Springer
- Xuebing, Dong and Jinchuan Shi (2006), «The Reconstruction of Local Power: Wenling City’s “Democratic Talk in All Sincerity» , In The Search for Deliberative Democracy in China, Palgrave Macmilian.
- Zhang, Jianjun (2008), Marketization and Democracy in China, Routledge.
- Zhou, Kata ziao (2014), «How the internet is changing China» In democratization in china, korea, and south asia? Local and national perspectives, Routledge.